اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمد لله رب العالمين‌

وصلّى اللَه عَلى سَيّدنا و نَبيّنا ابى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين سيَّما بقيّة اللَه فى الأرَضين أرواحنا لتُراب مَقدمه الفداء

 قلتُ: يا أباعبداللَه! ما حَقيقةُ العُبوديَّة؟ قال: ثَلاثةُ أشياءَ: أنْ لا يرَى العَبدُ لِنَفسِه فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا، لأنَّ العَبيدَ لا يكونُ لَهم مِلكٌ، يرونَ المالَ مالَ اللَه يضَعونَه حيثُ أمَرَهُم اللَه به، و لا يدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبيرًا، و جُملةُ اشتِغالهِ فيما أمَرَهُ تَعالى بِهِ و نَهاهُ عَنه.

 عنوان به امام صادق علیه‌السّلام عرضه می‌دارد: ای اباعبداللَه حقیقت عبودیت چیست؟ چگونه یك شخص می‌تواند عبد باشد؟ بنده خدا باشد؟ واقعاً عبد باشد نه ادّعائاً چون عرض كردیم كه خیلی از اوقات برای خود ما هم پیش می‌آید كه بین واقعیت و بین مجاز برای ما خلط می‌شود، اشتباه می‌شود. تصوّراتی برای ما پیدا می‌شود امّا وقتی كه به آن واقعیت می‌رسیم و در یك واقعیتی قرار می‌گیریم عكس العمل ما با مدّعای ما دوتاست. می‌گوئیم: آقا ما از خود چیزی نداریم، اختیار دارید این مطالبی كه شما برای ما می‌فرمائید ما لایق نیستیم شكسته نفسی می‌كنیم به اصطلاح قابل این مطالب نیستیم حالا اگر آن شخص بیاید از این تعارفات دست بردارد یك دفعه می‌گوئیم چه طور شد؟ تا حالا این اینجوری با ما صحبت می‌كرد حالا از این القاب و آداب و یال و كوپالها و در زمان سابق این امرای ارتش و اینها از این چیزها زیاد داشتند از این آهنهایی كه اینجاهایشان می‌گذارند و نمی‌دانم چُدن بود؟ نمی‌دانم حالا جنسش چی بود؟ زرد و قرمز و بنفش و طناب و یك چیزهایی آویزان می‌كردند و این چیزها و اگر یكی از اینها از دنیا می‌رفت .... در این مسجد مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یكی از مصائب ایشان ابتلاء به این گونه مجالس بود. چون موقعیت مسجد قائم موقعیت خوبی بود اغلب‌

 اینها می‌آمدند و مجالس فاتحه‌شان را توی همان مسجد قائم می‌خواستند بگذارند بالإجبار. ایشان هم مخالفت می‌كردند علی‌ای‌حال نمی‌توانستند دیگر واقعاً در مقابل اینها بایستند بالأخره می‌گفتند: اگر قبول نكنی درِ منزل را می‌بندیم. حتّی یك شب یادم است كه می‌خواستند یكی از مرده‌هایشان را بیاورند، امیر بود، امیر ارتش بود و آن خادم مسجد بنده خدا طبق دستور آقا مخالفت می‌كرد كه مرده‌شان را توی مسجد نگذارند. إتفاقاً ظاهراً در آن زمان رئیس اطّلاعات، رئیس ساواك ایران همین بختیار بود، سپهبُد بختیار بود كه آن رئیس اطّلاعات بود. آن آمد و یك سیلی محكم به گوش همین خادم مسجد زد و فرستاد دنبال آن شخصی كه متولّی این مسجد بود خدا رحمتش كند از دنیا رفته و آن هم دفترش یك چند حجره پایین‌تر دم آن چهار راه سید علی بود دفتری كه ایشان داشت. آن آمد و ایشان هم همین آقای بختیار گوشش را گرفت و گفت: مثل این كه زندان برایت جای خوبی است، مثل این كه آنجا یك چند روزی آنجا ... و آن هم البتّه یك جوابی به او داد ولی علی ای حال آنها كار خودشان را كردند و اینها می‌آوردند جنازه‌هایشان را توی مسجد می‌گذاشتند تا فردا بیایند از مسجد قائم تشییع كنند آن هم با موسیقی با همین طبل و دُهُل و از این شیپورها و كه تمام اینها حرام است و با اینها می‌آمدند تشییع می‌كردند و مسجد شده بود محل ارتباط و رفت و آمد اینگونه آقایان، همه افراد كراواتی و ریش تراش اهل هر گونه فسق و فجور و حتّی در بعضی از اوقات افراد

 معلوم الحال را می‌خواستند بیاورند در مسجد، خیلی اوضاعی بود، آن موقع خیلی مسائلی بود و ایشان هم دیگر كاری از دستشان برنمی‌آمد، واقعاً دیگر نمی‌توانستند كاری انجام بدهند. حالا این یك طرف بعد حالا می‌خواستند مجلس فاتحه هم بگذارند آن وقت مجلس فاتحه هم كه می‌گذاشتند گاهی اوقات با نماز تَلاقی می‌كرد، با نماز مغرب و عشاء تلاقی می‌كرد و اوضاعی بود خلاصه و یك كسی هم دعوت می‌كردند می‌رود بالای منبر، منبر رسول خدا كه باید فقط كلام رسول خدا و امام صادق علیه‌السّلام بالای این منبر گفته بشود از اوّل تا آخر مدح و ثنای این آدم معلوم الحال؛ نمی‌دانم قپّه چه قدر داشت، پالان ...، چی می‌گویند؟ پاگون؟ فرقی نمی‌كند یكیست. پالان چند تا داشت، پاگون چند تا داشت، نمی‌دانم از این ...، كلاهش چند متر بود، من خودم می‌شنیدم این مطالب را كه خدمتتان ...، دوستان ما آقای حقیقت اینجا الآن هستند ایشان هم در جریان بودند از رفقای ما در آن زمان كه واقعاً چه زمانی بود، چه زمان اختناقی بود و چه زمان سیاهی بود. علی كلّ حال تمام این منبر یك ساعت این آقای آخوند به مدح و ثنا و تمجید و درجات و دَرَكات این شخص می‌گذشت و اگر یك مقداری كم می‌گفت مورد اعتراض واقع می‌شد و چه می‌شد و چه می‌شد. این شده بود مساجد آن زمان و خُطبای آن زمان كه از این منبر رسول خدا و از این پله‌ها برای ارتقاء كثرات و شهوات و اهواء

 خودشان اینها استفاده می‌كردند. البتّه این قضیه هر وقت باشد و هر زمان هم باشد كه باطل است. این نحوه بود.

 حالا انسان باید همیشه خودش را محك بزند و از آن عالم تخیلاتی كه در او گرفتار است و مخفی است، و در زوایای نفس او اینها قایم شده، پنهان شده، انسان بر آنها خود را محك بزند و ملاك قرار بدهد و ببیند كه تا چه قدر نسبت به آنها حسّاس است، تا چه قدر نسبت به آنها مسأله دارد، تا چه قدر نسبت به آنها گرفتار است.

 عنوان از امام علیه‌السّلام سؤال می‌كند كه حقیقت عبودیت چیست؟ حقیقت عبودیت نه آن عبودیت مجازی كه همه ما می‌گوئیم عبدیم، همه ما می‌گوئیم مسلمانیم، همه ما می‌گوئیم شیعه هستیم. واقعاً آن عبودیتی كه خدای متعال از این عبودیت راضی باشد. آن چیه؟ چه قضیه‌ای است؟ چه پدیده‌ای باید در انسان به وجود بیاید، به وجود بیاید نه این كه بگوید، به وجود بیاید، چه پدیده‌ای باید در انسان به وجود بیاید كه خود به خود عبد خواهد شد؟ خود به خود آن بنده خدا خواهد شد، بنده حقیقی خدا خواهد شد؟ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بعد از جنگ نهروان خطبه می‌خواندند درمسجد صحبت می‌كردند. یك قضیه‌ای پیش آمد و اصحاب یك متوجّه یك مسأله‌ای شدند، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حالا ضرورتی ندارد راجع به آن ... یك مطلبی را وقتی دیدند افراد كه نشسته‌اند آنها افراد

 مختلفی بودند دیگر هر كدام یك سطحی داشتند، حضرت یك مطلبی را فرمودند: بعضی از این خوارج كه نشسته بودند پای منبر حضرت بلند شد گفت كه: قاتَلَهُ اللَه ما أفْقَهَه! «خدا بكشد این مرد را! عجب آدم بافهمی است» اینها امیرالمؤمنین را اصلًا كافر می‌دانستند دیگر، از دین برگشته می‌دانستند. بلند شد و گفت. اصحاب و افرادی كه آنجا بودند خیلی ناراحت شدند این دارد به امیر مسلمین به حاكم مسلمین دارد میگوید: قاتَلَهُ اللَه ما أفقَهه! عجب آدم بافهمی است كه در مقابل یك همچنین پدیده این مطلب را گفت، این عكس العمل را نشان داد. حضرت فرمودند: رُوَيْداً! رُوَيْداً! «صبر كنید! صبر كنید!» كاریش نداشته باشید، كاریش نداشته باشید، یك كلامیست گفته، یك حرفیست كه زده، كلامی است كه از دهانش خارج شده، به این مضامین و به این ...، چه كارش دارید؟ حالا گفته، این حرف را زده. ببینید! این امیرالمؤمنین است؛ این را می‌گویند عبد. یا فرض كنید كه سلمان دارد یك جا رد می‌شود یك شخص برمی‌دارد می‌گوید: ای كلب! ای سگ! حالا سلمان حاكم مدائن اینهم همین طوری انگار نه انگار شنیده یا نشنیده برمی‌گردد می‌گوید كه: اگر از صراط رد شدم از پل صراط رد شدم من از سگ بهترم، اگر رد نشدم سگ از من بهتر است. راهش را می‌كشد می‌رود. این پدیده در او تحقّق یافته، نه می‌زند، نه زندان می‌اندازه، نه قانون اعدام هم برایش جعل می‌كند حالا به حاكم مسلمین اهانت كرده. امّا چیه؟ یك حرفی می‌زند و یك چیزی هم رد

 می‌شود می‌رود. این حقیقت عبودیت در او تحقّق پیدا كرده این شده عبد، سلمان شده عبد و خیلی كار دارد، خیلی، عرض می‌كنم به حرف نیست. زمانی بود من به یك شخصی حُسن ظنّ داشتم یكی از ان‌شاءاللَه این مطلب را بیان می‌كنیم یكی از بزرگترین آفتهای سالك حُسن ظنّ بی‌جای نسبت به شخص است كه انسان نسبت به یك شخصی حسن ظنّ بی‌جا داشته باشد، این خیلی آفت، آفت بزرگیست و از بسیاری از درجات او را مانع می‌شود و بسیاری از مطالب را از او سلب می‌كند، حسن ظنّ بی‌جا. انسان همیشه باید در ظنّش و در حسن ظنّش به افراد باید جانب اعتدال را در پیش بگیرد. همان طوری كه پیغمبر اكرم فرمودند: اگر صلاح بر اهل زمانی غلبه كرد آنگاه سوء ظنّ به افراد خلاف است و اگر فساد بر اهل زمانی غلبه كرد حسن ظنّ به افراد خلاف است. این ملاكی را كه به انسان می‌دهد این است كه انسان باید درست حسن ظنّ داشته باشد نه غلط. بعضی‌ها هستند همیشه می‌خواهند با همان فكر ابتدائی با افراد برخورد كنند و بعد مبانی را روی این قرار بدهند؛ یعنی نه تنها این ارتباط با افراد و حسن ظنّی كه نسبت به افراد دارند در یك محدوده خاصّی تمام می‌شود، نه، بر این اساس مبنا قرار می‌دهند، بر این اساس مطالبی را بار می‌كنند، بر این اساس مسائل مهمّی را در اختیار او قرار می‌دهند. اینجا دیگر مسأله مسأله حسن ظنّ نیست، اینجا باختن است و اینجا ابطال عمر و ابطال حیات است. صحیح نیست كه انسان نسبت به هر قضیه‌ای یك نوع‌

 عمل كند. یك وقتی شما می‌روید در یك مسجدی و می‌خواهید یك نمازی پشت سر امام جماعت بخوانید و بعد هم بروید پی كارتان، بگوئید ان‌شاءاللَه عادل است و تمام ولی یك وقتی می‌خواهید بروید از این امام جماعت تقلید كنید، دیگر نمی‌توانید بگوئید ان‌شاءاللَه عادل است و تمام. پدرتان باید دربیاید تا بفهمید اولًا این عالم است، یك، و بیش از آن مقدار باید در بیاید تا بفهمید این تقوی دارد و بتوانید تشخیص بدهید این از هوی گذشته. همین جوری این آدم خوبیست، آقا! ازش تقلید كن، آدم خوبیست ازش تبعیت كن، این آدم، آدم خوبیست چیزی ندیدیم. ما هم یك وقتی به این مسأله مبتلا بودیم نسبت به یك شخصی حسن ظنّ داشتیم، شخص هم معروف است البتّه الآن دیگر حیات ندارد و ما یك وقت راجع به این شخص در خدمت یكی از بزرگان مرحوم آقای حدّاد ذكری به میان آمد كه فلان شخص ...، و یك ذكری به میان آمد كه ...؛ من توقّع داشتم كه حالا آقای حدّاد بر اساس همان حُسن ظنّی كه ما نسبت به قضیه داریم ایشان بیایند و از این شخص تعریف كنند و بگویند بله .... مرحوم آقای حدّاد در مقام تعریف خیلی مختصر صحبت می‌كردند یعنی فرض كنید كه در یك جمله پنج كلمه‌ای، شش كلمه‌ای مطلبشان را نسبت به یك نفری می‌گفتند و می‌رفتند و دیگر هی عبارات متعدّد و كلمات متعددّی نمی‌آوردند در صحبتشان. تا یك همچنین ذكری به میان آمد ایشان سری تكان دادند: عجب نفس كافری دارد؛ گفتند و رفتند. اصلًا ما همین‌

 طور ماندیم كه این شخصی را كه این قدر ما رویش سرمایه گذاشته بودیم، چقدر مسأله عجیب است و ایشان برای ما این مطلب را گفتند دیگر و الّا كه مسأله .... همین دیگر، دیگر حرف دیگری هم نزدند و چیز كردند خیلی آهسته. ببینید! مطلب چه قدر مهّم است. حالا اگر البتّه ما كاری نكردیم فرض كنید كه نه از آن شخص تقلید كردیم، البتّه یك شخص عادی بود، به اصطلاح نه این كه، فرد عادی بود، به اصطلاح در سِلك چیزی نبود ولی بالآخره ما با او ذهن خودمان آن سال تقریباً من شانزده، هفده سالم بود با آن ذهنیت خودمان و با آن چیز خودمان می‌خواستیم برویم پیش او و از او استفاده كنیم و مثلًا تصوّر می‌كردیم كه حالا اگر یك وقتی من باب مثال دستمان به مثل آقای حدّادی نرسید حالا می‌توانیم فرض كنید برویم پیش این. یك مرتبه مانند كوه این مسأله و از آن طرف هم به ایشان اعتماد داشتیم، اعتمادی كه اصلًا ما فوق اعتماد، یعنی مسأله نسبت به ایشان تمام. این مطلب را ایشان برای این می‌خواستند بگویند كه این قدر تو به افراد اعتماد نكن بر اساس یك ظاهر صالحی دارد و بعد از حدود بیست سال برای من روشن شد كه این حرف ایشان در آن زمان چه بوده و این عجب آدمی بوده، عجب كسی بوده. آقا خیلی عجیب است شیطان وقتی كه می‌خواهد وارد باشد خیلی مشكل است، یك مرتبه انسان می‌بیند سالها این همین طور با شخصی می‌گذرانده و بعد این اصلًا كی از آب درآمده است این چه شخصی از آب درآمده است، چه طوری بوده است.

 امام علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند: حقیقت عبودیت در سه چیز است؛ أنْ لا يرَى العَبدُ لِنَفسِه فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا. اوّل اینكه بنده خدا آن شخصیست كه در نفسش، در آنچه كه خدا به او إعطاء كرده، خَوّلَ به معنای إعطاء، امانت، عاریه، مِلكی را نسبت به آن چه را كه خدا به او داده مِلكی را احساس نمی‌كند. لأنَّ العَبيدَ لا يكونُ لَهم مِلكٌ‌. «بندگان، آنها مالك چیزی نیستند، ملك چیزی را ندارند» يرونَ المالَ مالَ اللَه يضَعونَه حيثُ أمَرَهُم اللَه به‌ «این بندگان خدا، اینها مال را مال خدا می‌دانند، در هر جایی او را صرف می‌كنند و قرار می‌دهند كه خدا بهشان امر كند» این یك، دوّم: ولا يدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبيرًا «بنده آن كسی است كه برای خودش تدبیر نمی‌كند» چون اصلًا تدبیر بنده درست است؟ تدبیر كند من بیایم این كار را كنم، این كار را كنم، شش ماه دیگر این كار را كنم، مولایش می‌گوید دو ماه دیگر از این شهر بلند می‌شود به شهر دیگر می‌رود، اصلًا تدبیر معنا ندارد. البتّه این مطالب را ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد، توفیق لقای اخوان دست بدهد ان‌شاءاللَه در آتیه این مطالب ذكر می‌شود و كیفیت تدبیر. وجُملةُ اشتِغالهِ فيما أمَرَهُ تَعالى بِهِ و نَهاهُ عَنه. «آنچه كه در مخیله او می‌گذرد فقط یك مسأله است و آن این كه آن چرا كه خدا به او امر كرده است انجام بدهد و آن چه را كه نهی كرده ترك كند»

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار \*\*\* چه كنم حرف دگر یاد نداد استادم‌[[1]](#footnote-1)

 فقط یك مسأله در ذهن او می‌گذرد و او این است. واقعاً آدم نمی‌داند به این كلمات امام صادق چی بگوید؟ واقعاً بگوید اعجاز است، بگوید ...، واقعاً نمی‌داند اصلًا چه اسمی بگذارد.

 حالا می‌رویم سراغ فقره اولی و مطلب اوّل كه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: أنْ لا يرَى العَبدُ لِنَفسِه فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا، لأنَّ العَبيدَ لا يكونُ لَهم مِلكٌ. اینكه بنده هیچ ملكی را و تملّكی را و تعلّقی را نسبت به آنچه كه خدا به او به عنوان عاریه داده احساس نكند. یك بحثی است در فلسفه به نحو اجمال عرض می‌كنم و رد می‌شوم و آن این است كه هر چه در عالم اعتباریات وجود دارد باید برگشتش به یك امر حقیقی باشد و انتزاعش از یك امر حقیقی باشد. آن چه را كه ما در عالم اعتباریات بهش توجّه می‌كنیم و او را به حساب می‌آوریم این عالم اعتباری باید مَنشأ و مسأله اعتباری از یك امر حقیقی باشد. فرض كنید كه یكی از مسائل اعتباری مسأله مثلًا ریاست و مرئوسیت است. یكی از قضایای اعتباریست دیگر. چند نفر جمع می‌شوند و یك نفر را رئیس خودشان قرار می‌دهند، مسئول سازمانی قرار می‌دهند، مسئول خودشان قرار می‌دهند یا فرض كنید كه من باب مثال یك مسافرتی می‌روند چند نفر می‌گویند كه: آقا! اگر مسائل به مشورت و اینها می‌گذرد

 اگر قرار شد كه اختلافی باشد در نهایت امر رأی، رأی فلانی را و مسأله خاتمه پیدا می‌كند. این را می‌گویند ریاست و آن را هم می‌گویند مرئوسیت. این یك مسأله اعتباریست. در مسائل اعتباری حقیقت قضیه اصلًا اعتباریست یعنی مردم می‌آیند و یك نفر را فرض كنید كه انتخاب می‌كنند به مجلس می‌فرستند. این یك قضیه اعتباریست دیگر، اگر این شخص را انتخاب نكند او هم به مجلس نمی‌رود. البتّه در زمان سابق چرا، آن رأیها از قبل تعیین شده بود و در زمان همان حكومت سابق و شاه و اینها و مردم در آنجا دیگر یك بازیچه‌ای بیش نبودند دیگر. می‌گفتند كه: باید ببینیم از تَه صندوق چی درمی‌آید آنهایی كه رویش است آنها هیچ ملاك نیست، از آن زیر باید ببینیم قضیه چی می‌شود. این طور می‌گفتند، نمی‌دانم. و اگر انتخاب نكنند شخص انتخاب نمی‌شود انتخاب نمی‌شود. حالا اگر این نماینده علّامه بحرالعلوم باشد اگر مردم انتخابش نكنند هیچ انتخاب نمی‌شود باید تو منزلش بنشیند اگر هم یك آدم معروف و معروفه‌ای باشد باز هم اگر مردم انتخابش كنند به نمایندگی می‌رسد. علی ای حال مسأله اعتبارات ما این مقدار ارزش دارد كه عرض كردم خدمتتان و انتخاب مردم هم بر اساس چیه؟ بینش آنها و بر اساس مدركات آنهاست. با یك عكس، شب رأی آقا برمی‌گردد به آن انتخاب می‌كند. اینطور نیست؟ این كه ما داریم می‌بینیم دیگر، هر كی عكسش بیشتر باشد مردم او را انتخاب می‌كنند و ما باید در اینجا ببینیم واقعاً سطح فكر ما چه قدر است، میزان‌

 ارزش ما چه قدر است؟ چه قدر حقیقت در ما وجود دارد؟ چه قدر واقعیت وجود دارد؟ در این انتخابات شما دیدید دیگر، در این مسائل گذشته، چه قدر مخارج برای این عكس‌هایی كه زدند، چه مصارفی برای اینها، اینها مال چیه؟ مال چیه اینها؟ اگر اینها صرف در امور خیریه می‌شد، چه می‌شد؟ صرف در احداث مدارس و بالا بردن سطح دانش و علم و فنّ این مملكت می‌شد واقعاً چه می‌شد؟ ولی تمام اینها كاغذ شد و بعد از كاغذ هم پاره شد و به جوی ریخته شد. این است دیگر، این كه دیگر از خودم درنمی‌آورم دیگر خودتان دارید می‌بینید دیگر. این می‌شود چی؟ این می‌شود اعتبار. میلیاردها خرج می‌كند و بعد می‌گویند: آقا انتخاب نشدی. هیچی برو پی كارت. یعنی میلیاردها تومان همه آتیش زده شد، آتش زده شد، معنای قضیه این است. باز هم می‌گوئیم حكومت علی. میلیاردها صرف می‌كنیم، بودجه خرج می‌كنیم، چه می‌كنیم، چه می‌كنیم، ولی همه اینها بر اساس اعتبار است، یعنی چه؟ یعنی دل بخواهی است. بر اساس واقعیت نیست، بر اساس اعتبار است، بر اساس ظاهر دلپسند و دلپذیر است، بر اساس جذابیت‌های ظاهریست، بر اساس بوق و كرناست، بر اساس تبلیغات است. آدم عاقل، دنیا اگر تبلیغات كند از جای خودش تكان نمی‌خورد، دنیا اگر تبلیغات كند، دنیا اگر یك مسأله‌ای را بگوید، تمام این حرف‌ها را می‌گذارد كنار با خودش فكر می‌كند مسأله از چه قرار است. در و دیوار اگر عكس بشود، تمام بیست و چهار ساعت رادیو تلویزیون‌

 تبلیغات از یك شخص باشد، بیایند و بروند، محاضرات داشته باشند و كنفرانس داشته باشند و چه: ال می‌كنیم، بِل می‌كنیم كه یكی‌اش را هم نمی‌كنند و نكردند چه می‌كنیم چه ...، تمام اینها اگر باشد، این سر جایش وا می‌ایستد؛ می‌گوید: ما گول این نه تلویزیونتان را می‌خوریم، نه رادیوتان را می‌خوریم، نه عكس روزنامه‌تان را می‌خوریم، نه شایعات ... هیچی هیچی. بشناسیم بهش رأی می‌دهیم، نشناسیم رأی نمی‌دهیم. این آدم، آدم عاقل است. حالا چند تا عاقل تو این مملكت داریم؟ این عالم عالم اعتبار است. حالا این شخص را انتخاب می‌كنند، فردا همین مردم یا یك فرد دیگر یا یك مقام دیگری می‌آید این را از این ریاست می‌اندازد، قانونی می‌آید این را می‌اندازد، فردی می‌آید اعمال نفوذ می‌كند و این را می‌اندازد، مردم رأیشان را پس می‌گیرند این را دوباره خلعش می‌كنند و امثال و ذلك، این مطالبی كه در اینجا هست. این می‌شود اعتباریه. چرا اعتباریه؟ چون پایدار نیست. امروز یك نحوه است فردا یك نحو دیگر است، ریشه ندارد. متوجّه عرضم می‌شوید چی می‌خواهم عرض كنم؟ اعتبار اصل ندارد، ریشه ندارد، پایه ندارد. «هو» است، فقط «هو»، فقط جنجال، فقط شایعات. دلیلی هم این است یك روز می‌آید، یك روز هم می‌رود. این می‌شود اعتبار. امّا این مسأله اعتباری كه مسأله انتخاب است، مسأله ریاست، حالا شخص آمد رئیس شد، رئیس چیه؟ رئیس می‌آید می‌نشیند بر كُرسی آن سازمان، بر كُرسی آن چیز، بر صندلی تكیه می‌دهد،

 حالی به خود می‌گیرد و چه هست و چه هست. به قول مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان وقتی كه می‌دیدند بعضی‌ها در این ماشینهای كذا نشسته‌اند می‌آیند از جلوی مردم می‌روند می‌فرمودند: الى جَهَنَّم وَ بِئسَ المَصير. این آقا وقتی كه در این نشسته توی این ماشین می‌رود توی آن جهنّم. ظاهرش بنز است، ظاهرش تُشكهای نرم دارد، باطنش چیه؟ قعر جهنّم تا آن ...؛ چرا؟ اگر راست می‌گوئید در ماشین را باز كنید یك سؤال از او كنید، ببینید چه طوری جوابتان را می‌دهد. برو كنار آقا، ماشینها بروند كنار، چرا؟ من می‌خواهم بروم، تو هم مثل یكی از افراد مردم. شش تا جلو می‌روند بوق بزنند، چه كنند، آی چپ رو، آی پس رو، كه چه؟ یك آدمی می‌خواهد بیاید رد بشود، یك آدمی كه همین غذایی كه ما می‌خوریم او هم می‌خورد و كارهایی هم كه ما می‌كنیم او هم می‌كند، همین آدم، این آدمی كه مثل ما است می‌خواهد بیاید رد بشود؛ كنار بروید، فاصله بگیرید. در زمان سابق این شاهها وقتی كه می‌خواستند بیایند بروند یك عدّه‌ای جلو در می‌شدند: دور باش، كور باش، كر باش، از اینها راه می‌انداختند، زن سلطان می‌خواهد بیاید برود مثلًا، چه تحفه‌ای هم بوده حالا، یا خود سلطان می‌خواهد برود، دور باشید، كر باشید، كور باشید، چه باشید و چه باشید. مأمون داشت از یكجایی رد می‌شد با آن كَبكَبه و اینها بچّه‌ها فرار كردند. امام جواد علیه‌السّلام نُه سال ده سال، كوچك بود، همان سر جای خودشان ایستادند. این تعجّب كرد همه رفتند كنار. بعد رفت و دوباره‌

 برگشت دوباره بچّه‌ها رفتند كنار و چه كار كردند؛ می‌آمدند از همین كر باش و كور باش و از این چیزها باش‌ها خلاصه دوباره امام علیه‌السّلام همان سرجایشان .... بعد گفت: كه چرا مثل بقیه بچّه‌ها نرفتی؟ حضرت گفت: من كاری نكرده بودم كه بترسم بروم از جای خودم. ببینید! من كاری نكردم كه بترسم بروم كنار، راه را هم بر تو نبسته بودم، نه راه را بر تو بسته بودم و نه كاری كرده بودم كه از مَآل كار خودم هراس داشته باشم، سرجایم ایستادم. امام جواد علیه‌السّلام می‌خواهد شیعه‌اش این جوری باشد. التفات كردید؟ این جوری عمل كند در ارتباطات خودش. این قسمی عمل كند. امام باقر علیه‌السّلام فرمود: اگر پنج تا مثل هارون مكّی داشتم بر علیه اینها قیام می‌كردم. یعنی امام باقر پنج تا مثل هارون مكّی نداشت. می‌گوید: نه راه را بر تو بسته‌ام و نه این كه كاری انجام داده‌ام كه از عاقبت كارم بترسم بروم كنار و فرار كنم از دست تو، سرجایم ایستاده‌ام بیا برو. این شیعه باید شیعه امام جواد علیه‌السّلام باشد، این جور باید بود. آن وقت می‌نشینند در آنجا این جنبه ریاست و جنبه آن استعلاء و استیلاء بر مقدّرات یك مملكت و مقدّرات اینها دیگر خدا می‌داند دیگر، خدا می‌داند. بظاهر بله، نه آقا ما خدمتكاریم، ما برای خدمت آمدیم، ما تشنه چی هستیم و نیستیم و از این كذا و اینها امّا اگر قرار باشد كه آن پُست گرفته بشود دیگر هیچ چیزی نیست كه نگویند به هم دیگر، هیچ چیز، اگر هم نگویند خواستند موقعیت خودشان را حفظ كنند، خواستند خودشان را نگه دارند.

 این جنبه را می‌گویند جنبه ریاست، این جنبه ریاست یك امر اعتباری است امّا این منشأنش یك امر حقیقیست، منشأش، برگشتش به یك امر حقیقیست و آن امر حقیقی حقیقی اعتباری تازه، حالا عرض می‌كنم خدمتتان آن عبارت از این است كه انسان بر خودش احساس استیلاء و احساس ریاست می‌كند. الآن شما بر وجود خودتان، بر جسم خودتان، بر افكار خودتان این احساس را ندارید؟ این كه دیگر دست كسی نیست. الآن دست خودتان را حركت می‌دهید، الآن من این لیوان را برمی‌دارم دوباره می‌گذارم روی زمین. این كه دیگر نه در اختیار شماست و نه در اختیار كس دیگر در اختیار خودم است. این احساس ریاست بر جسم، بر اعضاء بر افكار، و بر خصوصیات و آثار وجودی انسان، این دیگر امر اعتباری كه نیست. یعنی اگر شما اراده بكنید من بردارم اراده نكنید نه این طور نیست. مگر در بعضی از حالات به خصوص. این برگشتش به یك امر چیست؟ به یك امر حقیقی. من فقط یك مثال زدم حالا دیگر این راجع به مِلك هم همین حرف مطرح است. این كه عرض كردم این یك امر حقیقی نیست جهتش را إن‌شاءاللَه ذكر می‌كنیم كه چرا باز هم این اعتباریست. امّا علی ای حال این احساس ابتداً در انسان هست كه اختیار تصرّف در اعضاء و تصرّف در افكار و تصرّف در شؤونات، این دیگر إعطای از جانب كسی دیگر نشده حتّی اگر انسان در بیابان هم باشد اصلًا انسانی هم وجود نداشته باشد، این احساس در وجود او هست این یك احساس احساسی حقیقی‌

 است. این منشأ می‌شود برای این كه سایر مسائل اعتباریه در این عالم بوجود بیاید و این مسائل اعتباری در این دنیا ترتیب اثر بدهند و بنای اجتماع بر همین مسائل اعتباری باشد.

 یك مثال دیگر می‌زنم این دیگر مسأله را بهتر روشن كند. ببینید! یكی از مسائل اعتباری در ما مسأله ازدواج است. ازدواج یك قضیه اعتباریست، چرا اعتباریست؟ به خاطر این كه مسأله ازدواج عبارت است از ارتباط بین مرد و زن به واسطه اجرای صیغه عقد كه آن هم از ناحیه شارع محلّل شده، چه در دین اسلام یا در سایر ادیان. یك عقدی را می‌خوانند و یك تعلّقی بین دو نفر به وجود می‌آید تعلّقی كه قبلًا نبوده و الآن آن تعلّق وجود دارد و این اختصاص فقط به دین اسلام هم ندارد حتّی مثلًا الآن در كلیساها وقتی كه آن كشیش دو نفر را زن قرار می‌دهد و شوهر قرار می‌دهد برای هم دست آنها را می‌گیرد در دست این می‌گذارد و بعد می‌گوید: من شما را بر طبق آئین مسیح زن و شوهر قرار دادم و آنها بعد از این احساسی جدیدی در آنها بوجود می‌آید. التفات كردید! كه آن احساس، احساس قبل نبوده كه این مسأله را بهش مسأله زوجیت می‌گویند. حتّی اگر فرض كنید كه چند سال هم یك مرد و زنی به طریق نامشروع فرض كنید كه با هم باشند این احساس را ندارند كه بعد از اجرای صیغه عقد در آنها پیدا می‌شود. آن احساس، احساس جدیدی است كه به این احساس ما می‌گوییم زوجیت و همسری. یعنی آن‌

 احساس خاصّ، یعنی یك حالت تعلّق و یك حالت ربط بین دو نفس، ربط بین دو شخص حالا ولو این كه فرض كنید به مجرّد اجرای صیغه عقد اینها از هم دیگر جدا هم بشوند. یكی در یك شهر زندگی كند آن هم در یك شهر دیگر زندگی كند در آن طرف دنیا، باز این احساس در بین خود آنها وجود دارد، باز این خود را زن او می‌داند و او خود را مرد و همسر برای این می‌داند. امّا این مسأله یك مسأله اعتباریست چرا مسأله اعتباریست؟ چون هیچ گونه پیوندی بین این دو تا نبوده؛ این از این طرف دنیا آمده آن هم از این طرف دنیا آمده اتفاقاً فرض كنید كه در یك جایی بوده‌اند با هم آشنا می‌شوند و بعد هم می‌گویند: خیلی خوب حالا كه آشنا شدیم پس ادامه بدهیم؟ می‌گویند بسیار خوب ادامه هم بدهیم. این می‌شوند زن و شوهر دیگر. امّا سؤال من در اینجاست آیا شما نسبت به فرزندتان هم همین احساس را دارید؟ یا مادر نسبت به فرزندش هم این احساس را دارد؟ نه، آن دیگر اعتباری نیست، چرا اعتباری نیست؟ تا به حال هیچ وقت شده پدری احساس بكند كه با فرزندش بیگانه است و هیچ گونه ارتباطی دیگر بین آنها وجود ندارد؟ امكان ندارد، بله، ممكن است به واسطه بعضی از مسائلی نقاری پیش بیاید، كدورتی پیش بیاید، احساسی بین او پیدا بشود كه او موجب جدایی موقّت باشد ولی آن فرزندی و پسر بودن و بنوّت هیچ وقت نمی‌تواند از خودش سلب كند، همیشه در ذهنش هست. می‌گوید: فرزند من است ولی من دیگر نگاهش نمی‌كنم؛ ممكن است. من‌

 پسرم را دیگر اعتنایی بهش نمی‌كنم، دیگر نگاه نمی‌كنم یا مادری بگوید: من دیگر این فرض كنید كه فرزند را دیگر اعتنا نمی‌كنم یا فرض كنید كه پسر بگوید من دیگر اصلًا به این پدر دیگر یا به این مادر دیگر اصلًا توجّه نمی‌كنم و امثال ذلك ولی همیشه در ذهن خود، خود را بالآخره پسر این می‌داند ولو حالا به حسب ظاهر ارتباط نداشته باشند، یا خود را مادر این میداند ولو به حسب ظاهر ارتباط نداشته باشند. چرا مسأله اینطور است؟ و قبلی این طور نبود؟ چون قبلی اعتباری بود ولی این اعتباری نیست، این وجودش از او آمده نمی‌تواند دیگر از خودش جدا كند. فرزند وجودش از پدر است، فرزند وجودش از مادر است، نه فرزند می‌تواند این ارتباط را تا ابد الآباد از خود دفع كند حتّی در مخیله‌اش هم نمی‌آید، بله، ممكن است بگوید: من دیگر تا آخر عمر با این ملاقات نمی‌كنم، ارتباط ندارم، ولی بالآخره خود را پسر این می‌داند. امّا اگر آمدند و بین مرد و زن آمد طلاق انجام شد، در ابتدای قضیه ممكن است یك نوع هنوز تعلّقی وجود داشته باشد. امّا اگر یك دو سه سالی از این قضیه گذشت و مرد رفت زن گرفت و زن هم رفت شوهر كرد آیا همان علقه‌ای كه مرد با فرزندش دارد با این زن دارد؟ نه دیگر تمام شد رفت دیگر، هیچ الآن انگار نه انگار از اوّل چیزی وجود نداشته هیچ چیزی وجود نداشته. این می‌شود چی؟ می‌شود امر اعتباری. البتّه راجع به این قضیه هم مسأله را ما به اجمال گذراندیم امّا آنچه كه در اسلام است و حقیقت زوجیت بر آن اساس است بالاتر از

 این است مرد باید خود را از زن و زن خود را از مرد بداند و اصلًا غیر از این چیزی را فكر نكند و باید اصلًا تمام ... به خصوص در مورد زن دستور اسلام این است كه آنچه كه در ذهن او می‌گذرد فقط اطاعت از مرد باشد و این یك نوع پیوستگی كه به هیچ وجه آن پیوستگی قابل برای انفساخ نباشد مگر این كه حالا تقدیر و مشیت خدا چیز دیگری اقتضا كند. حالا این مسائل مربوط به ازدواج و اینهاست آن مسأله اوّل می‌شود مسأله حقیقی، مسأله دوّم می‌شود مسأله اعتباری. اعتبار این است كه یك روز باشد یك روز نباشد. امروز به این نحو است فردا به نحو دیگری. امّا در مسائل حقیقی دیگر امروز و فردا ندارد به یك منوال همیشه هست. یكی از آن مسائل اعتباری جنبه ملكیت است. الآن من فرض بكنید كه مالك این عبا هستم آیا این ملكیت اعتباریست یا حقیقی است؟ همه ما می‌گوئیم حقیقی است دیگر بالآخره ما مالك این عبا هستیم و كسی هم حقّ تصرّف و اینها ندارد. منظور من از مسأله اعتباری نه این كه بی‌ارزش بودن آن است. در اجتماع بسیاری از مسائل اجتماعی بلكه نَوَد و چند درصدش بر مسائل اعتباری اصلًا می‌گردد و اجتماع به این مسائل اعتباری ارزش می‌دهد، اسلام ارزش می‌دهد برای این كه اجتماع بگردد. اگر قرار باشد فرض بكنید كه مسائل اعتباری را انسان لغو و بیهوده و غیر منشأ اثر بداند آن وقت در اجتماع سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، اصلًا چیزی دیگر قابل ... هر كی دیگر تجاوز می‌كند به حقوق دیگری، به نوامیس دیگری، به اعراض‌

 دیگری و اصلًا قانون برای همین وضع شده كه امنیت اجتماع محفوظ بماند تا بتواند رشد اجتماعی در سایه این امنیت رشد اجتماعی و رشد فردی و اگر ما مسائل اعتباری را كنار بگذاریم اصلًا كیان انسان همه بر باد می‌رود، زندگی انسان از بین می‌رود و تمدن انسانی به نابودی این منتهی خواهد شد. منظور ارزش داشتن این مسأله نیست بلكه منظور اصل حقیقت خود قضیه اعتبار و عدم اعتبار است. ببینید! من الآن فرض كنید كه نسبت به این عبا احساس مالكیت می‌كنم. آیا این مالكیت یك امر اعتباریست یا امر حقیقیست؟ من واقعاً مالك این عبا هستم و این یك تعلّقی دارد به من كه آن تعلّق هیچ وقت از بین نمی‌رود. نه، فردا ممكن است این عبا را به كسی ببخشم، یا این كه فردا ممكن است كسی این عبا را ببرد عرض كردم خدمتتان جلسه گذشته، یا این كه ممكن است فرض كنید كه اصلًا بین ما و بین این عبا فاصله بیفتد ما به رحمت خدا برویم و این هم دیگر جزو اموال عمومی. این مسأله چیست؟ اینها مسأله، مسأله اعتباریست. ما خیال می‌كنیم این قضایا حقیقیست. ما خیال می‌كنیم كه نسبت به آن چه را كه برای ما خداوند قرار داده ما نسبت به او استقلال داریم، هر كاری كه بخواهیم انجام می‌دهیم، ما خیال می‌كنیم نسبت به افرادی كه در زیر دست داریم اختیار تام داریم و هر امر و نهی می‌توانیم بكنیم، ما خیال می‌كنیم كه به هر كیفیت ما می‌توانیم.

 نمی‌دانم این مطلب را عرض كردم خدمتتان یا نه؟ یك روز در خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه بودیم، بله، در خدمت ایشان بودم و شخص دیگری هم بود راجع به كیفیت سلوك با بچّه‌ها داشتند آقای حدّاد با آن مخدّره صحبت می‌كردند كه انسان نباید آنها را اذیت كند، نباید اضافه بر آنها تنبیه كند، تنبیه جا دارد، هر چیزی جای خود دارد، انسان باید با آنها مماشات كند با آنها راه بیاید و مخصوصاً كه اگر فرض كنید كه اولاد انسان سید باشد آن موقعیتش دقیق‌تر است و حسّاس‌تر است راجع به اینها داشتند به آن مخدّره داشتند مطالبی می‌فرمودند. بعد فرمودند: یك روز مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه ایشان آمده بودند كربلا و ما در خدمت ایشان داشتیم حركت می‌كردیم پیاده می‌رفتیم تا رسیدیم به اتفاق به در منزل در این موقّع آن دختر خردسال ما كه ایشان بحمد اللَه الآن حیات دارند می‌فرمودند: كه این دنبال ما راه افتاد و این دامن ما را گرفت، لباس ما را گرفت، لباس بلند می‌پوشیدند از این لباس عربی می‌پوشیدند و ول هم نمی‌كرد هِی گریه می‌كرد كه ما این را با خودمان ببریم. در این موقع من عصبانی شدم از این اصرار و سماجتی كه دارد این دختر بچّه می‌كند گفتم كه: یك عبارتی را به اصطلاح به كار بردند حالا ... گفتند كه به آقای قاضی: آقا اجازه بدهید من این را بیندازم توی خانه مثلًا حالا یك عبارتی، خلاصه، ایشان می‌فرمودند: تا من این عبارت را گفتم مرحوم قاضی ایستاد و رگهای گردنش متورّم شد و رو كرد به‌

 من با یك غضب شدید، یك غضب شدید، گفت: به چه حقّی تو به اولاد رسول یك همچنین جسارتی كردی، یك همچنین نسبتی ور داشتی دادی، به چه حقّی یك همچنین البتّه حالا منظور ایشان نه این كه چیز باشد، بالآخره بچّه بوده حالا تعبیر آوردند، فرقی نمی‌كند از این نقطه نظر بین سید و بین غیر سید فرق نمی‌كند. بچّه، بچّه معصوم است دیگر به چه حقّی این كار را كردی؟ برای چه این كار را كردی؟ به چه اجازه‌ای تو دخالت كردی در مِلك خدا و در تصرّف خدا یك همچنین چیزی انجام دادی؟ ایشان می‌فرمودند: خیلی ایشان عصبانی شد و با ما صحبت نكرد تا یك به اصطلاح مدّتی و بعد دیگر ما عذرخواهی كردیم كه آقا ببخشید ما بد كردیم و اینها ایشان كم كم آرام شد. ببینید! این روش، روش بزرگان است، این روش، روش اولیاء خداست، اینها متملّق نیستند اینها نمی‌آیند برای خود نمایی این مطالب را بگویند. مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در اینجا دارد شاگردش را دارد ادب می‌كند، شاگردش را دارد تربیت می‌كند؛ می‌گوید: تو خیلی بخواهی ادّعا بكنی تو خودت حرف بزن به بقیه چكار داری؟ حالا چون دختر تُست تو هر حرفی می‌توانی بهش بزنی؟ حالا چون این فرزند تست تو هر نسبتی را می‌توانی به او بدهی؟ ما باید مواظب باشیم به فرزندانمان جوری برخورد نكنیم كه تعدّی در مِلك خدا به وجود بیاید. مسأله تربیت یك مسأله دیگریست. امّا انسان پا را از گلیم خود بیرون بگذارد خدا جلوی انسان را می‌گیرد و انسان را مورد عتاب و خطاب قرار

 می‌دهد. راجع به این فقره كه ما فقط امروز شروع كردیم راجع به این مسأله مطالب زیاد است و ان‌شاءاللَه به جلسات بعد اگر خداوند توفیق داد موكول می‌كنیم.

 ایام رجب نزدیك است و همان طوری كه دأب و دِیدَن مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بود قبل از ماه رجب ایشان یك مطالبی را می‌فرمودند. دوستانشان را جمع می‌كردند و راجع به اهتمام ماه رجب ایشان مطالبی را می‌فرمودند. آن چه را كه من بدون توجّه به روایات و احادیثی كه در فضیلت ماه رجب آمده است از تجربیات شخصی خودم با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه و سایر بزرگان به یاد دارم این است كه در تمام ایام سال به این ماه رجب از همه شهرها و ماهها اهتمام بیشتری داشتند ایشان. حتّی از ماه رمضان هم اهتمام این بزرگان به ماه رجب بیشتر بود و عبارت ایشان این بود كه ماه رمضان برای عامّه مردم انفَع است و نَفع بیشتری دارد ولی ماه رجب برای خصوص سالكان الی اللَه این نفعش از ماه رمضان بیشتر است و تأثیراتی كه در ماه رجب بر نفس وارد می‌شود آن تأثیرات تأثیرات عمیق‌تریست، تأثیرات زیر بنایی تریست از آن چه كه در سایر ایام اللَه كه شعبان و رمضان و یا فرض بكنید كه در آن ذی‌القعده به خصوص دهه اوّل ذی‌الحجّه كه بسیار آن جَلوات و جَذبات خاصّی دارد در آن عُشر اوّل ذالحجّه، این ماه رجب از همه آنها مهمتر است و خود ایشان هم در ماه رجب یك تغییراتی داشتند، ایشان به طور كلّی در زندگیشان، در اعمال شخصی خودشان و توصیه به مراقبت بیشتری‌

 می‌كردند به رفقایشان و به دوستان و می‌فرمودند: ماه رجب ماه الهی است، در ماه خدا غیر خدا را نباید انسان داخل كند، مراقبه‌اش را در این ماه باید بیشتر كند، كلامش را در این ماه باید منضَبطتر قرار بدهد، هر حرفی را نزند، هر مطلبی را نگوید، حتّی مسائل عادی، حرفهای عادی، اینها در این ماه مضرّند. هر چه در این ماه حالت سكوت و حالت سكون و آرامش بیشتر باشد واردات بیشتر خواهد شد و هر چه نه، حالت تشویش و اضطراب، ملائكه در جایی كه تشویش و اضطراب است نمی‌آیند، ملائكه در جای سكون و آرامش می‌آیند، ملائكه در جایی كه دائماً محلّ جَوَلان فكر و تخیلات و خیالات ...؛ این آن را گفت، آن آن را گفت، این به من این حرف را زد، چرا آن نسبت به من این فكر را كرد؟ من این جوابش را بدهم، با این اینجور صحبت كنم اینها به درد ماه رجب نمی‌خورد. اگر شخصی با این تصوّرات و تخیلات داخل در ماه رجب بشود نصیبی نخواهد داشت. پس شرط اوّلی را كه مرحوم آقا ذكر می‌فرمودند این است كه انسان قلب خود را از هر چه كه تا به حال با او بوده پاك كند و بدون این فایده ندارد، هیچ فایده‌ای ندارد. هر چه ذكر بگوید فایده ندارد، هر چه توجّه كند فایده ندارد، چرا؟ چون این توجّه و ذكر توجّه صوریست، توجّه عُمقی نیست، عُمق خراب است، عُمق در او تشویش است، عُمق در او هوا و هوس است، عُمق در او تكثّرات است، عُمق در او توغّل در كثرات است، فایده ندارد، فقط از یك صورت ظهور پیدا می‌كند و به همان صورت‌

 هم ختم می‌شود. پس بنابراین اوّلین كاری كه سالك باید انجام بدهد این است كه تصوّر كند در ماه رجب متولّد شده. بچّه‌ای كه تازه از مادر متولّد می‌شود دشمن دارد؟ هنوز كاری نكرده توی این دنیا، دشمن ندارد. آیا بچّه‌ای كه از مادر متولّد می‌شود كسی راجع بهش حرف زده؟ كسی غیبتش را كرده؟ كسی فرض كنید كه ...؟ نه، تازه هنوز متولّد شده و نه دوستی پیدا كرده، نه دشمنی پیدا كرده، نه كسی را زده، نه به كسی بی‌احترامی كرده، نه شخصی نسبت به او بی‌احترامی كرده، هیچی هیچ گونه ارتباطی نداشته كه دیگر. انسان باید تصوّر كند كه در ماه رجب متولّد شده و همچون بچّه كه در قلب و در نفس او هیچ چیزی وجود ندارد. بچّه هیچی نمی‌فهمد فقط گرسنه‌اش بشود صدایش در بیاید برای شیر خوردن همین، و الّا هیچی نمی‌فهمد حتّی مادرش را هم نمی‌فهمد دیگر. البتّه یك احساس خاصّی دارد امّا .... دیگر نه كینه‌ای در بچّه است، نه بُغضی در بچّه هست، نه حَسدی در بچّه، نه حسابی هیچ هیچی نیست، فلهذا مرحوم آقا تعبیر می‌كردند بچّه تا چند ماه اصلًا فانی است، یعنی هیچ نوع تعلّق به كثرت در او نیست. اگر می‌خواهید نگاه به فنا كنید كه در فنا چه خبر است. نگاه به بچّه شیرخوار كنید. كینه دارد؟ ابدا، نسبت به كی كینه دارد؟ حسد دارد؟ ابدا، بُغض دارد نسبت به كسی؟ ابدا، هر وقت گشنه‌اش بود گریه می‌كند، فقط همین. آدم فانی مگر غیر از این چیز دیگر است؟ نه در وجود او حقد است، نه حسد است، نه تعلّق به دنیاست، نه تعلّق به مادّه است،

 نه تعلّق به كثرات است، نه این را بگیرد، نه آن را بگیرد، نه نفعی الآن .... الآن فرض كنید كه به یك بچّه بگویند: آقا! زلزله شد در فلان جا خراب شد؛ اصلًا نمی‌فهمد می‌گوید: بابا من گرسنم است شیرم را بدهید بخورم بخوابم. این چیه؟ می‌گویند: آقا فلان كس نماینده شد، فلان كس چیز شد. می‌گوید: آقا شیر من را بدهید بخورم، اینها مال خودتان، مبارك خودتان باشد. فقط نیازش در ارتباط با مبدأ محفوظ است و بقیه هیچ. آدم فانی فقط تعلّقش با مبدأ است و دیگر هیچ در نفس او نیست. منتهی فرق بین بچّه و بین فانی این است كه بچّه وقتی كه برمی‌گردد تازه برمی‌گردد توی كثرات یكی یكی هِی می‌آید سراغش، یكی یكی تعلّقات، فانی وقتی كه بقا پیدا می‌كند دیگر همه را از دست داده. این فرق بین این دو و باید ما برگردیم به همان جا، به همان جایی كه آمدیم.

 ماه رجب ماه فناء فی اللَه است، ماه خداست، شهر اللَه است. پیغمبر اكرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: الرَّجَبُ شَهْرُ اللَه وَ شَعْبَانُ شَهْرى وَ رَمَضَانُ شَهْرُ امّتَى‌. رجب ماه خداست، شعبان ماه من است كه منظور ولایت است و رمضان ماه امّت من است، ماه عموم امّت من است. یعنی یك ارتباط خاصّی بین نفوس و بین پروردگار در ماه رمضان هست كه ماه امّت است. ولی رجب شهر اللَه است، رجب، ماه، ماه خداست. اینكه دارد رجب ماه خداست یعنی یك حالت خاصّی در ماه رجب برقرار است كه از آن حالت خاصّ، اهل اللَه فقط استفاده‌

 می‌كنند، نه هر كس دیگر. استفاده‌های دیگران ضعیف است. اهل اللَه هستند كه این ماه را می‌توانند درك كنند. یعنی جاذبه‌های مقام ربوبی و توحیدی و بارقه‌های توحیدی كه سالك را زیر و رو می‌كند و تعلّق سالك را از همه چیز قطع می‌كند و او را فقط متوجّه به حقیقت توحید می‌كند و از همه آن تزئیلات و فروعات و رشته‌ها و تعلّقات و ارتباطات می‌بُرد، آن در ماه رجب است. حتّی ماه رمضان هم این كار را انجام نمی‌دهد. ماه رمضان ماه رحمت است، ماه بركت است، ماه انبساط است، ماه غُفران است، خدا می‌بخشد همه را. آن عمل زیر بنایی مال ماه رجب است. به درد سالك بخشیدن گناه نمی‌خورد، بخشیدن گناه این یك چیزیست كه ما اوّل چیزیست كه انتظارش را داریم از ائمّه و از شُفعاء و بیایند شفاعت بكنند اینها. آنچه كه به درد سالك می‌خورد حالت انبساط و اینها نیست، آنچه كه به درد سالك می‌خورد حالت بهجت نیست، نه این كه اینها بد است، اینها خیلی خوب است گیر كسی هم نمی‌آید، خیال نكنید ولی آنچه كه بدرد آن سالك واقعی كه رِندی كه همه چیز را می‌خواهد در راه خدا ببازد و از همه چیز بگذرد و ژولیده و سر و پا برهنه فقط در حریم او بیاید دیگر در آنجا بخشش گناه و انبساط و بَهجت و اینها نیست آن یك آتشی را می‌خواهد كه بزند به وجودش و او را خاكستر كند این بدرد سالك می‌خورد و این توی ماه رجب است. لذا می‌گویند رجب شهر اللَه است برای این كه انسان آماده بشود برای ماه رجب اوّل چیزی را كه مرحوم آقا دستور می‌دادند این‌

 اشتداد مراقبه بود. سالك باید مراقبه‌اش را زیاد كند، سكوتش را زیاد كند، ارتباطش را با افراد به حداقل مراوده و معاشرت برساند، با هر كسی صحبت نكند، نفوسی كه گناه كار هستند در ارتباط با انسان اثر می‌گذارند، هر كدام یك اثری می‌گذارند خواهی نخواهی. رفتن هر جا و دیدن هر كس این برای انسان صحیح نیست. به عكس، زیارت مرضی، عیادت مرضی، رسیدگی به امور بیماران این سرعت می‌بخشد به حال انسان؛ صله رحم سرعت می‌بخشد؛ اگر بین دو نفر نقاری است انسان آن نقار را برطرف كند این اثر بسیار عجیبی دارد، بسیار اثر عجیبی دارد. بارها می‌فرمودند ایشان اگر شخصی اصلاح ذات البین را بكند، ممكن است بعضی از درهائی كه به روی او بسته شده به واسطه این باز بشود، خیلی اثر عجیبی دارد، اصلاح ذات‌البین. اصلاح ذات‌البین یعنی انسان شیطان را از بین دو نفر بیرون كند و خدا را بیاورد جایش دیگر، این معنا معنای اصلاح ذات البین. خیلی ایشان تأكید داشتند روی این مسأله، مسأله مراقبه به اصطلاح در ماه رجب. و روایاتی كه در این زمینه هست روایات زیاد است در اینجا یكی دو تا روایت را من عرض می‌كنم خدمت دوستان كه از پیغمبر اكرم روایت شده كه می‌فرماید: انَ اللَه تَعَالى نَصَبَ فىِ السَّمَاءِ السابِعَةِ مَلِكَاً يقالُ لَهُ الدّاعى‌ «خداوند متعال در آسمان هفتم این آسمان هفتم یك مسأله عجیبی است، نمی‌فرماید در آسمان اوّل یا دوّم یا سوم یا چهارم، می‌فرماید در آسمان هفتم كه آن مقام تجلیات ذاتیست این در آنجا یك‌

 مَلكی را خداوند در آنجا قرار داده است كه به او می‌گویند داعی یعنی كسی كه می‌خواند، افراد را می‌خواند، صدا می‌زند» فَإذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ ينادى ذلِكَ الْمَلِكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إلِىَ الصَّباحِ‌ «وقتی كه ماه رجب داخل می‌شود این مَلَك هر شب تا صبح صدایش بلند است» طوبى لِذّاكِرين، طوبى لِطّائعين «خوشا به حال آن كسی كه در حال ذكر است، خوشا به حال آن كسانی كه در حال اطاعتند» يقُولُ اللَه تَعالى‌ اینها را آن ملك دارد می‌گوید، ها این اختصاص به ماه رجب دارد أنَا جَليسُ مَن جَالَسنى‌ «من همنشین كسی هستم كه او بیاید و خود را با من همنشین كند» وَ مُطيعُ مَنْ أطاعَنى «من اطاعت كسی را می‌كنم كه او اطاعت مرا بكند» ببینید! خدا دارد می‌گوید من اطاعت می‌كنم‌ وَ غافِرَ مَنِ اسْتَغْفَرنَى‌ «و می‌بخشم كسی كه از من طلب بخشش كند» الشَّهرُ شَهْرى‌ «این ماه، ماه من است» وَ الْعَبْدُ عَبْدى «این بندگان همه بندگان من هستند» وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتى‌ «رحمت هم اختصاص به من دارد» فَمَنْ دَعَانى فى هذا الشَّهْرُ أجَبْتُهُ‌ «كسی كه بخواند مرا در این شهر او را اجابت می‌كنم» وَ مَنْ سَئَلَنى اعْطَيْتُهُ‌ «كسی كه از من بخواهد به او می‌دهم» وَ مَن اسْتَهْدانى هَدَيْتُهُ‌ به این عبارت خیلی توجّه كنید «كسی كه در این ماه از من طلب هدایت كند من او را هدایتش می‌كنم» یعنی تمام جملاتی كه در اینجا هست یك طرف این یك فقره در اینجا یك طرف. ما در این ماه باید از خدا بخواهیم كه خدا

 ما را هدایت كند، هدایت كردن یعنی موانع را از جلوی راه برداشتن، راه خود را مستقیم كردن و از خطرات حفظ كردن. وَجَعَلْتُ هذَا الشَّهِرُحَبْلًا بَينْى وَ بَيْنَ عِبَادى‌ «من این ماه را ریسمان بین خودم و بین بندگانم قرار دادم» فَمَنِ اعْتَصَمَ بى وَصَلَ إلىَ‌ «هر كسی كه به این ریسمان چنگ بزند به من می‌رسد» این یك روایتی كه در اینجا هست. روایت دیگری دوباره از پیغمبر اكرم در اینجا نقل می‌فرمایند كه: تمام ملائكه در شب اوّل رجب تمام ملائكه آسمان و زمین، همه در خانه كعبه جمع می‌شوند در آن شب و در آنجا مشغول طواف می‌شوند. لذا مكّه و عمره رجبیه ثواب حج را دارد و بسیار مؤكّد است همانطوری كه مرحوم آقا در روح مجرد شان فرمودند زیارت علی بن موسی الرضا علیهماالسّلام ثواب حج را دارد در ماه رجب و حتّی طبق آن روایاتی كه نسبت به زیارت امام رضا علیه‌السّلام آمده خیلی روایات عجیب است. ما حتّی راجع به سیدالشهداء هم عجیب است كه یك همچنین روایاتی نداریم یعنی با این خصوصیاتی كه مثلًا سیدالشّهداء دارد روایات اكیده‌ای كه همه ائمّه هم توصیه داشتند بر زیارت امام حسین علیه‌السّلام ولی عجیب این است كه روایت زیارت علی بن موسی الرضا یك چیز دیگر است، بخصوص در ماه رجب و توفیق الهی نصیب هر كسی شده است كه بتواند امام رضا علیه‌السّلام را در این ماه زیارت كند و از آن حضرت خلاصه بخواهد، ول نكند، بیاید یك زیارتی بكند و بگوید: خداحافظ شما و ...، نه، برود بچسبد و

 بگوید باید بدهی و تا ندهی ما نمی‌رویم از اینجا، امام رضا هم به خاطر این كه خودش را راحت كند می‌گوید: خیلی خوب می‌دهیم، راهت می‌اندازیم.

 قضیه‌ای من یادم آمد. یك شخصی رفته بود واقعاً انسان باید از این گونه مسائل عبرت بگیرد رفته بود خدمت علی بن موسی الرّضا آن هم در آخر عمرش. این قضیه را من از آن شخص بود در وقتی به یاد دارم كه با عصا به زور در خیابان راه می‌رفت این شخص، این با عصا راه می‌رفت و به زور قدش خمیده و خلاصه پاش لب ... یعنی واقعاً از آن افرادی بود كه مصداق پاش لب گور بود، مِصداق اینها بود و این رفته بود خدمت علی بن موسی الرضا در یك همچنین وضعی و از حضرت كیمیا می‌خواست. اگر برای خودت می‌خواهی كه خودت داری می‌میری، اگر برای دیگران می‌خواهی و دیگران هم خدایی دارند و رفته بود كیمیا می‌خواست. و بعد با یك عبارت غلاظ و شِداد كه ای علی بن موسی الرّضا! تو را به جان مادرت فاطمه زهرا قسم می‌دهم كه باید به من كیمیا بدهی، طلا بدهی، چه بدهی، كیمیا یعنی طلا دیگر، همین طلا، طلا بدهی. بعد حضرت به خواب یك شخصی آمده بود و گفته بود: بابا برو ما را از دست این نجات بده، بهش بگو تو چهار ماه دیگر میمیری، چی از ما كیمیای می‌خواهی؟ آن شخص هم رفته بود و اتفاقاً توی خیابان باهاش برخورد كرده بود و گفته بود تو از امام رضا كیمیا می‌خواهی؟ این خیلی خوشحال شده بود گفت: حتماً می‌خواهد به من بدهد، چون‌

 كسی اطّلاع نداشت دیگر. گفت: بابا حضرت دیشب به خواب من آمد گفت: بیا من را از دست این نجات بده، این ما را به مادرمان قسم می‌دهد، فلان می‌كند، چی می‌كند، چهار ماه دیگر تو می‌میری. چهار ماه دیگر هم مُرد. حضرت خواستند متنبّه‌اش كنند.

 حالا شما ببینید این امام رضا علیه‌السّلامی كه نشسته دم یك دریایی كه این دریا انتها ندارد اقیانوس كبیر چیه؟ اقیانوس كبیر قطره‌ایست از آن دریا، واقعاً قطره است، حیف قطره. واقعاً اصلًا نمی‌شود اسم گذاشت. آن وقت این امام رضا با این دریا نشسته می‌گوید: هر چه بخواهید من می‌دهم آن وقت ما بلند بشویم برویم چه داعی‌هایی داشته باشیم، چه خواستهایی داشته باشیم، چه طلبهایی داشته باشیم. خجالت ندارد؟ فلهذا خودشان گفته‌اند: خودشان گفته‌اند كه ما می‌دهیم حالا كه گفتند باید پایش هم وایستند، ما هم می‌رویم و خلاصه به امام رضا علیه‌السّلام عرض می‌كنیم كه شما به آن استكبار و أنانیت ما نگاه نكن، شما به آن بزرگواری و كرامت و عنایت بی‌كران و لطف بیكران و رحمت بیكرانی كه خداوند برای شما قرار داده شما با او ما برخورد كن. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: اللَهمَّ وَ آخِذْنَا بِعَفْوِكَ وَ لا تُؤاخِذْنَا بِعَدْلِكَ‌. «خدایا با عفوت با ما برخورد كن و با عدلت برخورد نكن.»

 این ملائكه می‌آیند در كعبه و به دور كعبه طواف می‌كنند و خداوند به اینها خطاب می‌كند كه: ای ملائكه من! از من بخواهید كه هر چه می‌خواهید به شما عطا می‌كنم. ملائكه، اینها آدم‌های با مروّتی هستند. می‌گویند: در سالك، سالك باید رفیق باشد، با معرفت باشد، تنها تنها نخورد، خلاصه به یاد رفقایش هم باشد. این ملائكه اینها همه از سُلّاك حسابی هستند، برای خودشان دعا نمی‌كنند می‌گویند: خدایا! خواست ما از تو اینست كه به افرادی كه در این ماه روزه می‌گیرند و عبادت تو را می‌كنند حاجات آنها را بدهی. این خواست ملائكه است در شب اوّل ماه رجب. خداوند می‌فرماید كه: من حاجت شما را برآورده كردم. این دیگر شمّه‌ای از آنچه كه در این ماه بود ما عرض كردیم. روایت از پیغمبر اكرم است و عرض كنم كه البتّه آنها هم بی‌حساب نمی‌گویند، كه چون می‌دانند كه به حساب خودشان هم نوشته می‌شود این هم در ضمن هم .... دنیا آقا! دنیای معامله است، دنیای معاملات است، آنها به خدا می‌گویند: خدایا! آنها را درست كن، آنها درست كنند ما را درست می‌كنند. خلاصه علی ای حال امّا بالآخره. فلهذا مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملكی تبریزی أعَلَی اللَه مَقامَهَ در این كتاب شریف‌ المراقبات‌ ایشان می‌فرمایند كه: رعایت ادب و شكر نسبت به ملائكه این است كه انسان در ماههای رجب بر ملائكه درود بفرستد حالا كه آنها دارند برای ما دارند خلاصه پیش سلطان استدعاء می‌كنند و حاجات را پیش سلطان انسان هم یك تشكّری از آنها باید داشته‌

 باشد. این ماه ماه رجب است. روزه در ماه رجب بسیار مؤكد است و مرحوم آقا تمام ماه رجب را یا اكثرش را روزه می‌گرفتند در آن وقتی كه حالشان مساعد بود. اذكار ماه رجب بسیار اذكار، اذكار مهمّی است و به دوستانشان تذكّر می‌دادند كه از دعاهایی كه در ماه رجب است بخصوص دعایی كه از ناحیه حضرت آمده: اللَهمَ إنِّى اسْئَلُكَ بِجَميعِ مَا يدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ امْرِكَ الْمَأمُونُونَ عَلىَ سِرّك‌ این دعا در هر روز در ماه رجب خوانده بشود و بهترین وقتش هم بین نماز ظهر و عصر است كه این بشود یا بین الطلوعین هم آن هم خوب است، و سایر از ادعیه كه در ماه رجب هست مرحوم صاحب مفاتیح ایشان ذكر فرمودند، انسان از آنها غفلت نكند و حتّی اگر هر روز مؤفّق نمی‌شود برای روزه یك ذكری هست كه آن را صد بار بگوید و به جای روزه، كسانی كه معذور هستند خداوند از آنها قبول می‌كند. سُبْحانَ الإلهِ الْجَليلِ سُبْحَانَ مَنْ لَا ينْبَغِى السَّبيحُ الّا لَهُ سُبْحانَ الْاعَزِ الْاكْرَمَ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ هُوَ لَهُ اهْلٌ‌ این بجای روزه حساب می‌شود.

 مطلب دیگری را كه مرحوم آقا ذكر می‌فرمودند راجع به اعمال شب اوّل جمعه ماه رجب است اوّلین شب جمعه ماه رجب كه به او لیلةالرَّغائب می‌گویند. رغائب جمع رغیبه به معنای آن پاداشهای بسیار ارجمند و سَمین و گران سنگ. شبی است كه بسیار مهّم است و همه اساتید تأكید داشتند بر این كه شاگردانشان این اعمال امشب را همان شب لیلةالرغائب را آنها بجا بیاورند بین نماز مغرب و

 عشاء است و در مفاتیح هم هست كه عرض كردم و خودشان هم این را می‌خواندند. البتّه یك اختلافی هست در این كه چون پیغمبر اكرم فرمودند كه: كسی كه ماه رجب بر او وارد بشود در حالی كه او پنج شنبه را روزه گرفته باشد و این اعمال را در شب جمعه بخواند كذا و كذا مسائلی كه هست. سابق، من این طوری كه به ذهنم می‌آید یك وقتی نظر مرحوم آقا خیلی وقت پیش البتّه در دوران طفولیت بود این بود كه اگر شب اوّل ماه رجب مصادف شد با شب جمعه می‌بایست شب جمعه را، شب جمعه دوّم را شب لیلةالرّغائب انسان قرار بدهد به جهت این كه از روایات این طور برمی‌آید كه پنج شنبه خود همان ماه را روزه بگیرد. پس بنابراین پنج شنبه همانطوری كه امسال ظاهراً اگر ماه دیده بشود پنج‌شنبه آخر جمادی قرار می‌گیرد و باید پنج‌شنبه دوّم باشد و خودشان یك وقتی، خیلی وقت پیش البتّه این قضایا مال سی سال پیش است كه یا حدود بیست و پنج، شش سال پیش یادم است كه همان شب جمعه دوّم را ایشان شب لیلةالرَّغائب قرار می‌دادند ولی بعدها من دیدم ایشان تغییر نظر دادند و همان شب اوّل را در صورت مصادف با شب اوّل رجب اوّلین جمعه را آن را لیلةالرَّغائب می‌فرمودند و آن چه را كه خود من هم استنباط می‌كنم از خصوصیات روایات و اینها این است كه روایت در مقام أغلبیت و غلبه اكثریت آمده یعنی وقتی كه می‌فرماید كه كسی كه ماه رجب در او داخل بشود و پنجشنبه او را روزه بگیرد، این در مقام اكثریت است، چون اكثر

 سنوات اوّل ماه رجب، شب جمعه نیست، حالا بر حسب اتّفاق در بین این همه احتمالات امسال شب اوّل جمعه درآمده امّا فرض كنید كه بیست سال ممكن است شب یكشنبه و دوشنبه چون بالآخره شش شب از هفته هم وجود دارد، خیلی به حسب نُدرت اتّفاق می‌افتد. لهذا پیغمبر از این نقطه نظر غلبه اكثریت را داده‌اند و فرمودند كه پنجشنبه را روزه بگیرید و الّا روزه گرفتن خود پنج شنبه در ماه جمادی همان روزه، همان خودش اثر را دارد چه فرقی می‌كند؟ در ماه رجب حالا به هر حال رجب بیشتر است اثرش امّا آنچه كه اثر می‌گذارد آن روزه روز پنجشنبه هست كه اثر می‌گذارد. علی ای حال توصیه من به دوستان و به رفقا این است كه اگر ممكن است هر دو شب جمعه را این عمل انجام بشود یعنی هم شب جمعه‌ای كه شب اوّل ماه رجب هست این عمل انجام بشود، چه طور كه بعضی از بزرگان هم بر این مسأله تأكید دارند و می‌فرمایند كه: دو شب را انسان این عمل را انجام بدهد، كلّ عملش هم نیم ساعت بیشتر نمی‌كشد، كلّ عمل لیلةالرَّغائب، كُلّش بیشتر از نیم ساعت طول نمی‌كشد. نمازیست كه بعد از حمد یازده مرتبه‌ قل هو اللَه‌ و سه مرتبه‌ انّا انزلنا چند مرتبه قل هو اللَه و بعد هم سر به سجده هفتاد مرتبه‌ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلَائِكَةِ وَ الرُّوُحِ‌ بعد دوباره می‌نشیند، دوباره بعد به سجده می‌رود، استغفار می‌كند و بعد در آن به اصطلاح هر حاجتی كه از خدا هست می‌خواهد، در مفاتیح نوشته شده. تأكید بر این است كه در هر دو شب جمعه خوانده بشود عَلی كُلِّ حال‌

 ماه بسیار مهمّی است و همین طور ماه شعبان و رمضان و این سه ماه خلاصه از نِعَم الهیست بر بندگانش كه این سه ماه را پشت سر هم از ماههای متبرّكه قرار داده و دستورالعملی كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه به شاگردانشان می‌دادند همان دستور العملی است كه مرحوم قاضی به شاگردانشان دادند و این دستورالعمل وجود دارد رفقا تهیه كنند و آن چه را كه در آن نوشته شده است می‌توانند در این سه ماه عمل كنند، هر چه در آن دستور العمل مرحوم قاضی نوشته شده و ان‌شاءاللَه كه امیدواریم خداوند ما را موفّق كند بر این كه بتوانیم هر چه بیشتر از فیوضات و بركات این ماههای شریف متمتّع باشیم.

 اللَهمَّ صَلّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمّد

1. ديوان حافظ [↑](#footnote-ref-1)